

فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۳، شماره ۵۰، زمستان ۱۴۰۰، صص ۳۹۵-۴۲۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۷/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۹/۱۰

(مقاله پژوهشی)

شور وطن خواهی در سروده‌های گل رخسار صفی آوا، شاعر معاصر تاجیک

غلامعباس نفیسی^۱، دکتر محمدعلی داوودآبادی^۲، دکتر علی سرور یعقوبی^۳



چکیده

موضوع این مقاله تحلیلی و توصیفی، بررسی و تحلیل سروده‌های وطنی شاعر معروف تاجیک، «گل رخسار» است. وطن ستایی، در سده پیش و در کشورهای تازه استقلال یافته، پدیده‌ای عام بوده و نظر بسیاری از سخنگویان را به خود معطوف داشته است. در حقیقت پرداختن به مسأله وطن، برای بسیاری از کشورها که استقلال خود را آسیب پذیر و در معرض خطر می بینند، یک ضرورت اجتماعی و سیاسی، به شمار می آید و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. زیرا این ملت‌ها، از هویت باختگی رنج می برند و ستایش میهن و تکیه بر تاریخ و پیشینه آن را، ابزاری برای رسیدن به هویت ملی خود می دانند. گل رخسار، برای دست یابی به این هویت از دست رفته، راهی جز تکیه کردن بر فرهنگ کهنسال قوم تاجیک که یک سره در معرض تهاجم بوده، نداشته است. از آن جا که تاجیکان قومی فارسی زبان و بخشی از پیکره فرهنگ بزرگ آریایی و سپس ایرانی- اسلامی به شمار می آیند، سایه این فرهنگ دیرینه سال آریایی بر وطن ستایی های گل رخسار احساس می شود. به هر روی این شاعر تاجیک، پس از مبارزات سخت با مخالفان تشکیل جمهوری تاجیکستان، با توجه به شرایط شکننده سیاسی کشورش، نه جنگ و ستیز؛ بلکه صلح و آشتی و گفتگو را موثرترین می داند و به همین دلیل تیرو کمانش را به قلم تبدیل می کند، تا بتواند صدای محرومیت و مظلومیت قوم خویش را به گوش جهانیان برساند. اطلاعات این مقاله به روش کتابخانه‌ای گرد آوری شده و سپس به روش تحلیلی توصیف شده است. مهمترین دست آورد این مقاله این است که گل رخسار وطن خویش را فراتر از مسائل سیاسی، عاشقانه دوست دارد و درک عاطفی خویش را از وطن و هم میهنانش، صادقانه بیان می کند.

کلید واژه: گل رخسار، شعر، تاجیک، میهن، وطن ستایی.

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.

nafsig@gmail.com

^۲ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران. (نویسنده مسؤول)

m-davoodabadi@iau-arak.ac.ir

^۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران. raaymand92@gmail.com

مقدمه

وطن‌ستایی، پس از آن که مسألهٔ ملیت و ملی‌گرایی، در غرب مطرح گشت و صدای آن به گوش مردمان آسیای میانه رسید، به ادبیات و به ویژه شعر این سرزمین‌ها، راه یافت. تاجیکستان، در جایگاه یکی از کشورهای آسیای میانه، به رغم پیشینهٔ فرهنگی و ادبی غنی و دراز آهنگش در اسطوره و تاریخ و دراز زیستی مردمش در سرزمین‌های میان سمرقند و دریاچهٔ آرال، با وطن، در مفهوم امروزش آشنا نبود. اما در چرخش‌های سیاسی معاصر و در کشاکش تقسیم سرزمین‌های اقوام مختلف، میان کشورهای سرمایه‌دار و قدرتمند، به ویژه پس از جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراطوری وسیع عثمانی - کشورهای کوچک و بزرگی بر روی نقشهٔ جغرافیا پدیدار شد. مردم این کشورها که صاحب «وطن» شده بودند. برای نگه‌داشت آن، با شدت و حدت از آن سخن گفتند و گاه آن را عاشقانه ستودند.

در سخن گفتن از وطن و ستایش آن، توفیق، بیش‌تر، از آن کسانی بوده است که با گذشتهٔ تاریخی، فرهنگی و ادبی سرزمین خویش آشنایی کافی داشته‌اند. در تاجیکستان این توفیق ابتدا نصیب صدرالدین عینی، و از آن پس قسمت معروف‌ترین ادامه‌دهندهٔ راه او، گل رخسار، گشته است. بی‌تردید، اگر روزی عناصر محتوایی شعر گل رخسار استخراج و با هم سنجیده شوند، سهم درونمایهٔ وطن، عشق به آن و افتخار به پیشینهٔ فرهنگی قوم تاجیک، نسبت به درونمایه‌های دیگر، بسیار چشم‌گیرتر خواهد بود.

وطنی‌های گل رخسار نشان می‌دهد که او به دلیل درک درستی که شرایط خاص کشورش به دست آورده بود، توانست جای مشخص و برجسته‌ای در ادبیات تاجیک برای خود دست و پا کند. به نظر می‌رسد علاقه‌مندی او به وطن و یادکردهای بسیارش از وطن و ملائمت آن، دست‌یابی به هویت ملی و رهایی از خودباختگی بوده است. ناگفته پیداست که گل رخسار در سیر سلوک به هویت یافتگی، به سرچشمه‌ای می‌رسد که فرهنگ ایران هم از آن آب برمی‌گیرد - بدین ترتیب تلاقی او با فرهنگ سرزمین ما، بیان اشتراکات فرهنگی دو کشور، برای او امری ناگزیر بوده است.

برای «گردآوری اطلاعات» این مقاله، از روش کتابخانه‌ای استفاده و داده‌های پژوهش،

با بهره‌گیری از «روش کیفی»، تحلیل و توصیف شده است. «هدف» نویسندگان، اساساً یافتن پاسخی درخور به این پرسش است که چرا میهن تا این حد برای گل رخسار پر اهمیت بوده و چه طرز تلقی‌ای از این مساله دارد و چگونه آن را بیان می‌کند. از آن روی که وطن‌ستایی گل رخسار با ملی‌گرایی که متأثر از شاهنامه فردوسی، هم‌خوانی دارد، این نوشته می‌تواند از طریق طرز تلقی یک غیر ایرانی، باور ما را به شاهنامه افزایش دهد.

در خلال پژوهش معلوم شد که این شاعر از بی‌وطنی دلی پرورد داشته و پس از شکل‌گیری وطن، به آن عشق ورزیده و برای اعتلایش به جان کوشیده است. او در تمام سال‌های زندگی‌اش، پایه پای مردم کشورش از هویت ملی دفاع کرده و با آنان در خوشی‌ها و ناخوشی‌ها شادی کرده و گریسته است.

پیشینه تحقیق

درباره ادبیات تاجیکستان و شعرای آن دیار و وطن‌ستایی، در دهه‌های اخیر، کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری نگارش یافته است. از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ادبیات فارسی در تاجیکستان، یژری بیچکا، دانشنامه زبان و ادبیات فارسی در آسیای میانه جلد اول، چشم‌انداز شعر معاصر تاجیک، علی اصغر شعر دوست، از ساقه تا صدر، علی موسوی گرمارودی، خورشیدهای گمشده، علیرضا قزوه، دایره المعارف بزرگ فارسی، جلد چهاردهم، جویبار لحظه‌ها، محمد جعفر یاحقی، تحلیل نوستالژی وطن در میراث شعری بانوی تاجیک، گل رخسار صفی‌آوا، ابراهیم خدایار.

روش تحقیق

اطلاعات این مقاله به روش کتابخانه‌ای گردآوری شده و سپس به روش تحلیلی توصیف شده است. مهمترین دست آورد این مقاله این است که گل رخسار وطن خویش را فراتر از مسائل سیاسی، عاشقانه دوست دارد و درک عاطفی خویش را از وطن و هم‌میهنانش، صادقانه بیان می‌کند.

مبانی تحقیق

چگونگی تشکیل تاجیکستان در گذر تاریخ

مردمی که امروز در داخل مرزهای تاجیکستان زندگی می‌کنند، از بازماندگان اقوام

سغدی و بلخی‌اند که بیش از هزار سال پیش از میلاد مسیح، در این نواحی زیسته و دولت مستقلی داشته‌اند. اما با تشکیل حکومت‌های اقوام ترک، قوم تاجیک برای حفظ موقعیت و فرهنگ خود روزگار سخت و تلخی را از سرگذرانده و فراز و فرودهای بسیاری را تجربه کرده است.

در هزارهٔ اخیر، در دوران فرمانروایی سامانیان، بنای حکومتی که بعدها در تاجیکستان شکل گرفت، پایه‌گذاری شد. گذشته از این ادبیاتی که امروز قوم تاجیک بدان می‌بالند و آن را وسیلهٔ اتحاد خود می‌دانند، در همین روزگار و با رودکی آغاز می‌شود.

در عصر سامانیان ترکان شمال، چه بسا به تحریک خلیفهٔ بغداد و به منظور برانداختن حکومت ایرانی سامانیان، آرام آرام به جنوب سرازیر شدند و به قدرت رسیدند و قلمرو فرمانروایی سامانیان و به تبع آن قلمرو زبان فارسی را تنگ‌تر و حوزهٔ فعالیت آن را به نواحی کوهستانی ماوراءالنهر محدود کردند. سلطهٔ کامل ترکان بر این مناطق، تاجیک‌ها را به تلاش مستمری برای باقی ماندن در تاریخ و حفظ زبان و فرهنگ خود ناگزیر ساختند.

قوم تاجیک، پس از تحمل فشارهای غزنویان و سپس سلجوقیان در قرن هفتم با حملهٔ خانمان سوز مغول که کمر به امحای همه کس و همه چیز بسته بودند، مواجه شد. اما ایستادگی تیمور در برابر بقایای سپاه مغول، اولاً او را به یکی از قهرمانان قوم تاجیک تبدیل کرد و ثانیاً، این قوم را برای باقی ماندن در تاریخ، ترغیب کرد.

پس از فروکش کردن یورش‌های وحشیانهٔ مغول، ازبک‌ها که شاخه‌ای از ایل جوجی‌خان مغول بودند، مهمترین خصم تاجیکان به شمار آمدند زیرا دشمنی آنان با این قوم تا دورهٔ تزارها و روس‌ها هم ادامه یافت. اما این دشمنی در زمانی که صفویان در ایران به قدرت رسیدند و تاخت و تاز شاه اسماعیل صفوی به شمال شرقی ایران برای ترویج آیین تشیع آغاز شد، در مواجهه با حکومت شیبانی که سنینانی متعصب بودند، شدت یافت. شاه اسماعیل تمام سرزمین‌های تحت سلطهٔ آنان را ضمیمهٔ خاک ایران کرد. بعدها یک بار دیگر هم آسیای میانه با حملهٔ نادر به تصرف ایران درآمد. از آن پس، با حضور انگلیس‌ها، در منطقه، رد پای ایران در آسیای مرکزی، اگر نگوییم محو، دست‌کم بسیار کم‌رنگ شده است.

در تمام این روزگاران قوم تاجیک، که زیر سلطهٔ ازبک‌ها زندگی می‌کردند، روز به روز ضعیف‌تر شدند. این ضعف و تابعیت تا قرن نوزدهم که روسیهٔ تزاری آسیای میانه را فتح کرد، ادامه داشت.

اما در قرن بیستم با انقلاب سوسیالیستی شوروی، این مناطق زیر سلطهٔ شوروی قرار گرفت و تاجیک‌ها هم در سرزمین فعلی خود، که ابتدا درون جمهوری ازبکستان قرار داشت، حکومت خودمختار تشکیل دادند و در حالی به استقلال رسیدند که برخی از هم‌زبانان آنان، مثل مردم سمرقند و بخارا هم چنان، در ازبکستان باقی ماندند. «به هر روی در حال حاضر، تاجیکستان قطعه‌ای است در حاشیهٔ کهن‌ترین سرزمین‌های ایرانی نشین، که به حکم طبیعت کوهستانی و دور از دسترس، واپسین بازماندگان طوایف ایرانی زبان آن حدود را در خود جای داده است.» (برجیان، ۱۳۸۵، ج ۱۴: ۲۵۳) به همین دلیل تاجیکان، خود را میراث‌دار اقوام ایرانی زبان می‌دانند. (ر.ک: همان).

تاجیکان که در تمام دوران هزارسالهٔ میان حکومت سامانیان و انقلاب اکتبر، تابع همسایگان خود بودند همواره مترصد فرصتی به سر می‌برند، که بتوانند حقانیت خود را به عنوان قومی دیرینه سال و دارای فرهنگی مستقل، به اثبات برسانند. صدرالدین عینی برای تحقق این هدف به جان کوشید. او در خلال سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ که انقلاب اکتبر در جریان بود، به نهضت «تجددخواهان» پیوست. زیرا پیروان این نهضت با امیر بخارا که از بقایای حکومت تزارها به شمار می‌آمد، مبارزه می‌کردند. صدرالدین عینی به دلیل شرکت در این مبارزات، از بخارا گریخت ولی وقتی برگشت دستگیر، زندانی و شکنجه شد و سرانجام به دست سربازان شوروی از زندان نجات یافت.

او با انتشار کتاب تاریخ‌ساز «نمونه‌های ادبیات تاجیک» توانست مخالفان تشکیل جمهوری تاجیکستان را متقاعد و آنان را به قبول قدمت فرهنگی قوم تاجیک وادارد. به همین دلیل است که مردم تاجیکستان او را، «پدر ملت تاجیک» می‌نامند. تاجیکستان در سایهٔ تلاش او و هم‌فکرانش در سال ۱۹۲۹ (۱۳۰۸ هجری شمسی) به جمهوری مستقلی در مجموعهٔ اتحاد جماهیر شوروی تبدیل شد، و از آن پس بسیاری از شاعران و نویسندگان آن دیار سرزمین خویش را وطن یا میهن نامیدند، و آن را در سروده‌های خویش ستودند. بدین

ترتیب، نوعی از شعر که بعدها «شعر وطنی» نامیده شد، در ادبیات تاجیکستان به عرصه ظهور رسید.

نگاهی گذرا به تاریخ ادبیات تاجیکی در دوره اسلامی

تاریخ ادبیات تاجیکستان، که در دوره اسلامی با رودکی آغاز گشته و تاکنون ادامه دارد، همواره جزئی جدایی‌ناپذیر از تاریخ ادبی ایران بوده است. ادبیات تاجیکستان پیش از انقلاب شوروی؛ کاملاً سنتی بود. اما پس از انقلاب اکتبر، آرام آرام نوگرایی در آن آغاز شد، رشد ادبیات نوین تاجیکستان، به لحاظ صورت و فرم‌های ادبی، تحول چندانی نیافته است، اما از لحاظ محتوا، متناسب با تغییری که در محیط پیدا می‌شود، تا حدودی دگرگون شده است. اگرچه با توجه به آن چه از شعر تاجیکی در اختیار داریم. می‌توان گفت که مضامین هم، به دلیل سلطه حزب کمونیست و دیکته کردن موضوع‌های کارگری و دهقانی به شاعران، تا حدی از جوامع دیگر عقب مانده است. زیرا زبان و تحلیل شاعران مجال پرواز در معنای غیرمجاز را به دست نیاورده است. بنابراین موضوع‌های شعر تاجیکی غالباً کهنه و فرسوده و مکرر است، و به مسایلی نظیر وصف طبیعت و مویه بر جدایی سمرقند و بخارا از تاجیکستان، دفاع از کارگران و دهقانان و حزب و نظایر این‌ها محدود می‌شود. اما بعدها با توجه به تحولاتی که در تاجیکستان نوین پیدا شد، مضامین تازه‌تری به قلمرو شعر راه یافت.

یکی از مضامین پربسامد شعر تاجیکی وطن‌ستایی است. البته برای شاعران تاجیک با توجه به آن چه گفته شد، سرودن شعرهای وطنی، به دلیل حساسیت منطقه کاری واجب و ارزشمند به شمار می‌آید، و طرفداران بسیار دارد. اگرچه « وقتی همه از یک دریچه به این موضوع بنگرند، معلوم است که تا چه حد دچار یک‌نواختی و تکرار زیان‌آور خواهد بود. گاه برخی مدح‌های تکراری، دست کمی از یک نکوهش ندارد!» (قروه، ۱۳۷۶: ۴۳).

وطن و ملیت

وطن در گذشته، به دلیل نبود مرزهای معین و تغییرناپذیر در گرداگرد سرزمین‌ها، در مفهوم امروزی‌نش کاربرد نداشت. اما از وقتی که در اروپا مسأله «ملیت» مطرح شد، ایجاد کشورهایی با مرزهای مشخص که بتوان آن را وطن نامید، ضرورت پیدا کرد. از این پس

«معنای جدید وطن، به عنوان یک واحد جغرافیایی و سیاسی مشخص که با مفهوم ملیت و حاکمیت سیاسی ملت‌ها، ارتباط تنگاتنگ دارد، در فرهنگ بشری» پیدا شد. (ر.ک: آجودانی، ۱۳۸۲: ۲۱۰).

به تبع این مفهوم است، که وطن پرستی، میهن دوستی و ستایش وطن، در میان شاعران و نویسندگان تمام کشورها، به ویژه کشورهای خاورمیانه، ایران و آسیای میانه، رواج می‌یابد. در حالی که اندکی پیش‌تر وطن به معنی «جای باش مردم و محل اقامت و مقام و مسکن» بود (ر.ک: دهخدا: وطن). چه این محل زادگاه کسی باشد و چه بعدها آن جا را به عنوان محل اقامت خود برگزیده باشد. (ر.ک: محمد پادشاه، ۱۳۶۳: ۴۵۰۷). حتی گاهی وطن، مفهومی عرفانی به خود می‌گرفت و از معنای حقیقی خود دور می‌شد. وطن در معرفت عرفانی عبارت است از آن جا که کسی را حال و مقام است. از این منظر «قرب حق و حقیقتش که سرادق کبریاست»، وطن عبد و سالک خواهد بود. (ر.ک: سجادی، ۱۳۷۳: ۲۱۴۸).

بنابراین «تلقی قدما از وطن به هیچ وجه همانند تلقی‌ای نیست که ما، بعد از انقلاب فرانسه، از وطن داریم. وطن برای مسلمانان، «ده یا شهری بود که در آن متولد شده بودند یا همه عالم اسلامی.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۳۶).

بی‌تردید، در کشورهای آسیای میانه و از آن جمله تاجیکستان هم، وطن پس از آشنایی آنان با فرهنگ غرب و چه‌بسا از طریق حکومت روس‌های تزاری و یا اندکی دیرتر از طریق روس‌های انقلابی، در معنای میهن رواج یافته است.

هم‌چنان که گفته شد، وطن با ملت در مفهوم جدیدش رابطه‌ای مستقیم دارد. البته ملت هم پیش‌تر غالباً به معنی «دین، آیین و شریعت» به کار می‌رفت. (ر.ک: معین، ۱۳۶۰: ۴۳۳۱) بعدها با تحولات سیاسی شتابناک قرون اخیر، ملت به مثابه یک اصطلاح سیاسی، رایج گردید. در این مفهوم ملت عبارت است از: «مجموعه‌ای از افراد یک کشور یا سرزمین که دارای حکومت واحد، تاریخ، فرهنگ و ویژگی‌های مشترک دیگر باشند.» (انوری، ۱۳۸۱: ۷۳۲۱).

در قرن نوزدهم مسأله ملیت ابتدا در اروپا و سپس «در شرق و در میان مسلمانان رواج

یافت و با ایجاد مرزهای سیاسی و جغرافیایی میان ممالک، و ملیت‌گرایی، بیش‌تر مطرح شد.» (غلامرضایی، ۱۳۷۳: ۳۵۷).

پس از استعمال این واژه در معنای جدید آن، ترکیب‌های ملی‌گرا و ملی‌گرایی هم ضرورتاً میان مردم سرزمین‌های مختلف البته با درجات متفاوت، به کار گرفته شد. ملی‌گرایی برای بعضی از کشورها، مثل تاجیکستان به دلیل خدشه‌دار شدن هویت ملی آنان، به عنوان یک مسأله جدی، که می‌توانست هویت از دست رفته را به آنان بازگرداند، جزئی از زندگی مردم شد.

به نظر می‌رسد آنان هم ملی‌گرایی را در معنی «دلبستگی شدید به نژاد، زبان، فرهنگ خودی، همراه با اعتقاد به برتری ملت خود از ملت‌های دیگر» (همان، ۷۳۴۴) به کار بردند و دستاویز مبارزه قرار دادند. با توجه به آن چه گفته شد، مضمون وطن و سرودن شعرهای وطنی، در میان شاعران تاجیک و بیش از همه در شعرهای گل‌رخسار پدیدار می‌شود.

دیدیم که در راه رسیدن به هویت ملی، صدرالدین عینی، بیش از دیگران، به سرزمین و ملت خود، خدمت کرد. زیرا توانست در برابر کسانی که به حقانیت قوم تاجیک باور نداشتند و اساساً وجود آنان را انکار می‌کردند، بایستند. او «در مقالات خود، با دعاوی برخی از ترکان شوینیست، نظیر فطرت و سایر تجلّد گرایان، به ستیزه برمی‌خیزد و از آنان انتقاد می‌کند. اینان دعوی آن داشتند که تمام آسیای میانه فقط از ترکان تشکیل یافته و چیزی به نام ملت تاجیک وجود ندارد.» (بچکا، ۱۳۷۲: ۳۱-۱۳۰). عینی در آثار خود «اثبات می‌کند، تاجیکان دارای فرهنگی غنی و کهن می‌باشند و این قوم همان امتیازی را دارد که اقوام آسیای میانه برای ملتی مستقل، دارند.» (همان، ۱۳۱). دیدگاه متفاوت صدرالدین عینی، تاثیر عمیقی بر شاعران و نویسندگان تاجیک بر جای گذاشت. زیرا او توانست عواطف و احساسات مردم خویش را نسبت به فرهنگ و سرزمینشان برانگیزد و آنان را به راهی بکشاند که حاصل آن ترویج فرهنگ قومی و دفاع از دست‌آوردهای آن بود. عینی به درست دریافته بود، که: «هرگاه بیگانگان بر ملتی تسلط و حکمروایی یابند، تلخ‌ترین مظاهر چیرگی آنان وقتی احساس می‌شود که از ادامه فرهنگ و زبان قوم مغلوب، جلوگیری کنند و بخواهند فرهنگ و زبان دیگری را جانشین آن سازند. سعی در استقرار این گونه سلطه، در

حقیقت، تیشه به ریشه زدن و یک سره از پا درآوردن ملتی است که نیروی مادی او کاسته شده است و می‌خواهند قدرت معنوی‌اش را نیز نابود کنند تا هویت و استقلال منش خود را از دست بدهد.» (یوسفی، ۱۳۶۹: ۷۹۴).

کار مهم و اساسی صدرالدین عینی، در این راستا، آگاه کردن سخنوران تاجیک و تشویق و تحریض آنان به دفاع از ملیت و قومیت و زبان و فرهنگ قومی، برای اثبات حقانیت خود بود. از آن پس شاعران و نویسندگان تاجیک در شعرها و نوشته‌های خود، با صدای بلند موجودیت خود را فریاد زدند و آن را به گوش جهانیان رساندند. گویی صدرالدین عینی می‌دانست که: «ملی‌گرایی نوعی آگاهی گروهی است؛ آگاهی به عضویت در ملت یا وابستگی به ملت که به آگاهی ملی منجر می‌شود و آگاهی ملی غالباً پدید آورنده وفاداری، شور و علاقه افراد به عناصر متشکله ملت (نژاد، زبان، سنت‌ها و عادت‌ها، ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی و به طور کلی فرهنگ)، است.» (آشوری، ۱۳۵۲: ۶۷-۱۶۶).

به هر حال در تاجیکستان، این شور که در طی هزارسال، به دلیل سرکوب قوم تاجیک، در اعماق وجود تاجیکان به صورت نهفته، وجود داشت با استقلال یافتن تاجیکستان ضرورتاً سر بر زد و آرام آرام پا گرفت و به فرهنگ در حال احتضار تاجیکان، جانی تازه بخشید و به زبان شاعران شجاعت و قدرت بیان این روی داد را عنایت کرد. بدین ترتیب ستایش «میهن»، که در اصل ستایش ارزش‌های میهنی بود، «مورد توجه قرار گرفت و شاعرانی چون مومن قناعت، حبیب‌الله فیض‌الله، لایق شیرعلی، امین خان شکوهی، بانو گل‌رخسار، به تدریج موضوع‌های قالبی و فرمایشی را به یک سو نهادند و شاعرانه به ستایش ارزش‌های فرهنگی و ملی پرداختند.» (دادبه، ۱۳۸۵، ج ۱۴: ۲۷۱).

گل رخسار و شعر او

صنایع گل رخسار (گل‌رخسار صفی‌آوا) در سال ۱۹۴۷ به دنیا آمد و در سال ۱۹۶۸ از دانشگاه دولتی تاجیکستان در رشته زبان و ادبیات تاجیکی فارغ التحصیل شد و در همان اوان جوانی فعالیت‌های ادبی و سیاسی خود را آغاز کرد. او کارمند بخش ادبی مجلات، سردبیر مجله و روزنامه، رئیس و دبیر اتحادیه نویسندگان تاجیکستان، رئیس بنیاد فرهنگ تاجیکستان، عضو پارلمان شوروی و دارای سمت‌های بسیار دیگر، بوده است. از او ده‌ها

مجموعه شعر به زبان‌های تاجیکی، فارسی و روسی منتشر شده است. اولین اثرش در پانزده سالگی، به سال ۱۹۶۳، به چاپ رسید و از آن به بعد تقریباً در هر سال اثری از او به نظم یا به نثر انتشار یافته است.

گل‌رخسار، در ایران، نسبت به شاعران دیگر تاجیکستان، شناخته شده‌تر است و ایرانیان او را بزرگ‌ترین زن شاعر در تاجیکستان، می‌شناسند. او «بارها به ایران سفر کرده و مطبوعات ایران مصاحبه‌هایی از او منتشر کرده‌اند.» (یاحق، ۱۳۸۵: ۴۰۷). شفیع کدکنی، در دیدار کوتاهی که با او در آلمان داشته، از شعرخوانی او، طرز نگاهش به اوستا و زرتشت، که در پی برگزاری جشنی برای این‌ها بوده، از علاقه‌مندی‌اش به حافظ و سپس به سعدی، سخن گفته است. (ر.ک: شفیع کدکنی، ۱۳۹۱: ۸۰). این‌ها از طرز تلقی گل‌رخسار درباره فرهنگ ایرانی خبر می‌دهد و آفاق فکری او را روشن می‌کند.

در قلمرو هنر شاعری «گل‌رخسار را غالباً به عنوان شاعر احساس می‌شناسند.» (قزوه، ۱۳۷۶: ۳۳). گفته‌اند: «هنر او ملهم از تازگی و عفت دخترانه و فروغ میهن‌پرستانه است. مقام زن در چکامه‌های او والا است و می‌کوشد عالم زن را گسترش دهد.» (بچکا، ۱۳۷۳: ۲۱۶). با توجه به آن چه از شعرش و نیز از داوری‌های دیگران درباره او در دست داریم، درمی‌یابیم که «گل‌رخسار شاعره‌ای غنایی است. وطنیه‌های غنایی او اظهار محبت به تاجیکستان و کوهستان تاجیک، مردم محنت دوست آن است و دیار آفتابی وطن را با صمیمیت و سپاس تمام، بیان کرده است» (شعردوست، ۱۳۹۰: ۴۷۳). هم چنان که دیدیم، «برجسته‌ترین خصیصه اشعار تغزلی گل‌رخسار، صمیمیت او در ابراز احساسات است.» (همان).

گل‌رخسار با تکیه بر این خصیصه شعری‌اش، نسبت به هر آن چه می‌بیند و می‌شنود، به ویژه اگر با سرزمینش مرتبط باشد، بسیار حساس است و از کنار این روی‌دادها به سادگی عبور نمی‌کند؛ بلکه زبان می‌گشاید و درباره آن‌ها، به گفته خودش «گپ» می‌زند: «من به این گلزار پیر پزمریده، یک چمن گپ دارم.» (گل‌رخسار، ۱۳۹۵: ۲۵-۲۲۴). او از هنر شاعری‌اش نه تنها برای بیان احساس و عاطفه شخصی، بلکه بیشتر برای بیان مسائل اجتماعی و فرهنگی استفاده می‌کند. بنابراین شعر در نگاه او «عصیان است» (همان، ۵۳). او

شعر را «رنگ هشتم رنگین کمان»، «بی مرگی روح»، «جان زندگی» به هیجان آورنده «خون سرد نبض برده‌ها» (همان: ۵۳۲). «خون انقلاب» و «شرح آفتاب» می‌داند (ر.ک: همان: ۵۳۳). اما با تأسّف بسیار می‌گوید که اگر شعر درد و قسمت و سرنوشت شاعر باشد، قسمت و سرنوشت او از همه بیش تر «در بلا پیچیده است.» (همان: ۵۹۱).

گل رخسار در شعرش از عشق و تنهایی و زن بسیار سخن گفته است. اما این مضامین در شعر او فردی نیست و در نهایت با ریشه‌های اجتماعی گره می‌خورد و رنگ جمعی به خود می‌گیرد. عشق او به میهن، عشقی دیگر دوستانه است. تنهایی اش از دیدن چیزهایی است که آن‌ها را نمی‌خواهد، و سخن از زن هم در شعر او محصول مشاهده وضع اجتماعی زنان تاجیکستان است:

من یزدگرد کشور تنهایی خودم
یکتاپرست عالم تنهایی خودم
(همان: ۵۰)

او در یکی از غزل‌هایش با عنوان «خیابان زن تنها» وصف دقیقی از زندگی زن در جامعه مردسالار ارائه می‌کند، و این مساله را پدیده‌ای اجتماعی که باید مرتفع گردد، می‌داند. چه می‌خندیدای مردان؟ چه خاموشید ای مردم؟ خیابان زن تنها، شما را می‌کند محکوم
(همان: ۱۷۴)

به این دلایل است که او را، لابد در برابر صدرالدین عینی که پدر ملت تاجیک نامیده شده «مادر ملت» می‌نامند. اما او خود ترجیح می‌دهد که این عنوان را به «مادر تنهایی» بدل کند:

رقص من جان‌کندن تنهاست بین انجمن
مادر ملت نیم من، مادر تنهایی‌ام.
(همان: ۸۷)

بحث

مولفه‌های وطن‌ستایی گل رخسار

زبان و هویت ملی

گل رخسار، همانند صدرالدین عینی، وقتی می‌بیند هویت ملی و قومی او به وسیله اقوام دیگر و به ویژه ازبکان که به زبانی دیگر سخن می‌گویند، در معرض تهدید قرار می‌گیرد، بر

زندگی با چشم گریان رفت، حیف!
روی دریا اشک توفان رفت، حیف!
گلشن با خون دل پرورده‌ام
جلوه گاه برف و باران رفت، حیف!
(همان: ۱۳۰)

تداوم فرهنگی و هویت‌یابی

دوره اول: ایران باستان

یکی از مسایل پراهمیت در پیوند با میهن ستایی گل رخسار، شناخت عناصر فرهنگی گذشته قوم تاجیک و تذکر و تکرار آن‌ها برای هویت‌یابی این ملت است. برای او ترغیب هم‌میهنانش به این فرهنگ دیرینه سال، به مثابه یکی از راه‌های موثر در اثبات حقانیت فرهنگ قومی‌اش به شمار می‌آید او در کنار تحقق این هدف، می‌کوشد با اشاره به نشانه‌های فرهنگ کهن قوم تاجیک، رابطه مردم را با گذشته‌شان حفظ کند. زیرا «وقتی خواننده عناصر زبانی گذشته را در روزگار خود می‌شنود، احساس پیوند با ادوار پیشین، در او برانگیخته می‌شود و انگیختن این احساس منجر به تداوم فرهنگ و سنت می‌شود.» (فتوحی رود معجنی، ۱۳۹۲: ۲۵۴).

نشانه، نشانه‌شناسی

گل‌رخسار، با درک این واقعیت، یک سره به سراغ نشانه‌هایی می‌رود که به فرهنگ باستانی او ارجاع می‌دهند. او تلاش می‌کند، ضمن زنده نگه‌داشتن این عناصر فرهنگی در ذهن مردم، جایی برای پیشینه تاریخی سرزمین خود در فرهنگ جهانی باز کند. این نشانه‌ها که هر یک به گوشه‌ای یا جنبه‌ای از یک فرهنگ کهن و ساختارمند اشاره دارند، می‌توانند به زندگی بی‌سرو سامان مردم، معنا ببخشند. این نشانه‌ها از منظر دانش نشانه‌شناسی هر یک در جایگاه یک «دال» به چیزی جز خود در جهان خارج یا در ذهن، دلالت می‌کند. این نشانه‌ها در مرتبه اول دارای «معنایی صریح و در مرتبه بعد معنایی ضمنی، غیرمستقیم و استنباطی است.» (ضمیران، ۱۳۸۲: ۱۱۹). به این اعتبار این نشانه‌ها برای برخی، از جمله خود گل‌رخسار، گذشته از معنایی صریح و تعریف پذیر، به معناهای ضمنی دیگری هم دلالت می‌کند.

مثلا واژه «سغد» یا سغدیانه در شعرهای گل‌رخسار برای بسیاری از مردم فقط نشانه‌ای

است که بر «سرزمینی پیرامون سمرقند، میان آمودریا و سیردریا» (رضی، ۱۳۸۵: ۵۶-۵۵) یا «منطقه‌ای گسترده میان سمرقند و دریاچه آرال» (همان: ۳۲۰) دلالت دارد. سرزمینی که در آن پرستش میترا رواج داشته است.

اما برای گل‌رخسار، این نشانه، معناهای ضمنی بسیاری را به همراه دارد و او را با خود به سرزمینی می‌برد که اجداد او در آن، در سایه آرامش ناشی از آیین مهر و زبان و فرهنگ و تمدن خود آفریده، می‌زیسته‌اند. تأمل او بر این نشانه، درست مثل خیره شدن شاعری اسطوره‌باور بر «چند تصویر» و «نقش به دیوار» است که او را از خود و زمان «حال» بر می‌کند و به «سمرقند چو قند» پرتاب می‌کند:

«تا کجای می‌برد این نقش به دیوار مرا؟/ تا بدان جا که فرو می‌ماند/ چشم از دیدن و / لب نیز ز گفتار مرا.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۸).

به سخن دیگر سغد، برای او، به رغم بی‌توجهی رهگذران ناآگاه، به بقایای آن، در حکم نشانه‌ای خاموش گویاست و با زبان بی‌زبانی او را به اعماق تاریخ و اساطیر می‌برد. پیوند او با این نشانه کهن چنان است که آشکارا می‌گوید آتشی که در دل او شور و وطن‌ستایی ایجاد کرده، از این آتشگاه گرفته شده است:

ز آتشگاه سغدان دارم آتش
ز دود آه سغدان دارم آتش
(گل‌رخسار، ۱۳۹۵: ۱۷۹)

ذهن گل‌رخسار سرشار از این نشانه‌های فرهنگی است، که به نوعی با وطن او در پیوند است. این مشغله همیشگی ذهن او، سبب می‌شود که بسیاری از این نشانه‌ها به گونه‌ای ناخودآگاه بر زبان او جاری شود و تکیه‌گاه مدعاهایش در اثبات حقانیت قوم تاجیک باشد. بحث در باب این نشانه‌ها مجال فرخ می‌طلبد. ناچار در این جا به ذکر نمونه‌هایی از آنها بسنده می‌کنیم.

«اوستا» یکی از این نشانه است که به ایران باستان ارجاع می‌دهد. «اوستا» کتاب مقدس مزدایرستان است. او به قدری شیفته فرهنگ کهنسال خویش است که برای اثبات صدق گفتار خود، به جای تکیه بر هر سندی، اوستا را بر می‌گزیند و در مدخل یکی از چهارپاره‌هایش با عنوان «آیین نیک»، که خود مزدایرستی را به یاد می‌آورد، عبارت «راستی

بهترین نیکی است» را از خرده اوستا نقل کرده است. او در این شعر از «راستی» که یکی از مظاهر اخلاق مداری پیروان اوستاست، سخن می‌گوید و آرزوی آن دارد که بتواند «راستی را که از همه گنجی بهتر است، با رنج برای فرزندش به یادگار گذارد» (گل رخسار، ۱۳۹۵: ۲۳۸).

گل‌رخسار، در سفر کوتاهی که به آلمان رفته، در راستای علاقه‌مندی‌اش به اوستا و دین زرتشت به سراغ یک استاد اوستا شناس می‌رود تا از او بپرسد «که اگر بخواهند برای چندمین سال اوستا یا زرتشت جشنی در تاجیکستان بگیرند، چه سال‌هایی اعتبار بیش‌تری دارد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۸۰).

شفیعی کدکنی می‌افزاید «احساسات ایرانی خانم گل‌رخسار و رای معیارهایی بود که ما در میان خودمان داشته‌ایم و داریم.» (همان).

«نوروز» نشانه‌ای برجسته در سروده‌های گل‌رخسار است و به عنوان بزرگترین جشن ملی تاجیکستان، همه ساله، در آغاز بهار با شکوهی کم‌نظیر، نه به عنوان «عید»؛ بلکه به عنوان جشنی آیینی که نماد گاه شماری آریاییان و نیز جشن آفرینش و برکت بخشی و رویش و رستاخیز حیات است، برگزار می‌گردد.

نوروز ز شهرت کیان می‌آید
پیری است که همواره جوان می‌آید
با جام جم و رطل گران می‌آید
از بزم شکوه آریان می‌آید
(گل رخسار، ۱۳۹۵: ۱۴۰)

بی‌گمان این جشن آیینی، دست کم در نظر کسانی چون گل‌رخسار که خواهان هویت ملی و حفظ و سربلندی وطن خویشند، اهمیت بسیار دارد. بی‌تردید گل‌رخسار این جشن را وسیله‌ای برای تداوم فرهنگی تاجیکان و پیوند ناگسستنی آنان با فرهنگ آریایی می‌داند.

در جای دیگر می‌بینیم که گل‌رخسار خود را وارث پادشاهان اساطیری ایران، که اینک فقط یادی همراه با تأسف و دریغ از آنان در خاطر مردم باقی است، می‌داند:

تا دمی وارث بیچاره جمشید منم
در لب ملت من جام جمی می‌گرید
(همان: ۱۲۷)

او این احساس خود را نسبت به فرهنگ گذشته سرزمین خود، در یک شعر آزاد با عنوان «آریانا» به خوبی نشان داده است: «گر ز دود آتش خود گشته است / چون شرار آتش از تیرگی وارسته است / زنده دار ملت در خاک و خون آغشته است، بالا نگردم، وای بر من... / گر نبینم زشتی‌ام را در سرشت خودشناسی / گرنیابم سرفراییم (= سروسامان) را گر سرم را، / در تلاش خود خلاصی، وای بر آیین و بر آینه دار من» (همان: ۵۱۲).

گل‌رخسار از آریانا، به مثابه نماد بن و ریشه خود و قومش، یاری می‌طلبد تا به دل، چشم و روحش آتش و گرما ببخشد. (رک: همان: ۵۱۳).

دوره دوم: ایران اسلامی

گل‌رخسار در گذار از اسطوره‌های تاریخ ایران باستان، به دوره اسلامی می‌رسد و رودکی و عصر او را به مثابه بخشی از زمینه‌های فرهنگی سرزمین فعلی خود به یاد می‌آورد و آن را بستری مناسب برای شکل‌گیری وطن‌امروزش می‌داند:

عطر جوی مولیان و نکه‌ت‌اش
ما ز شعر رودکی بوییده‌ایم
ما همه از آب رودک خورده‌ایم
ما ز درد رودکی روییده‌ایم
(همان: ۱۵۶)

گل‌رخسار و فردوسی

گل‌رخسار در جای جای دیوانش بازها به فردوسی و شاهکارش، شاهنامه، اشاره کرده است. به نظر می‌رسد او به راز «هویت ملی ایرانیان، که فردوسی آن را برای نخستین بار در ایران اسلامی آشکار کرد، پی برده و آن را نسخه‌ای شفابخش برای درمان بیماری خودباختگی بسیاری از مردم سرزمینش دانسته است. دیدیم که صدرالدین عینی راه نجات تاجیکستان را از بی‌هویتی بازگرداندن تاجیکان به اصل و هویت گم شده آنان می‌دانست و برای تحقق این اندیشه نمونه‌هایی از آثار بازمانده از نیاکان خویش را پیش چشم دشمنان نهاد. گل‌رخسار با درک این نکته که «فردوسی، با شاهنامه خود مفهوم ایران را مشخص کرد و احساس ایرانی بودن را در دل‌های ایرانیان جان تازه‌ای بخشید» (ریاحی، ۱۳۷۶: ۱۸) به مثابه ادامه دهنده راه صدرالدین عینی، شاهنامه را، در هویت بخشیدن به تاجیکان عاملی موثر دانسته و کوشیده است مردم را به خواندن آن ترغیب نماید. زیرا باور دارد که فردوسی

می تواند با شاهنامه خود تمام فارسی زبانان را، در هر کجا که باشند، از بی هویتی برهاند و سرزمینشان را از اضمحلال نجات دهد. زیرا جغرافیای شاهنامه گواهی است «بر پیوستگی دل های ایرانیان با اقوام خویشاوند و هم فرهنگ» (همان) عینی و گل رخسار به درست دریافته بودند که آن چه ملت تاجیک را در کوران حوادث تلخ تاریخ، زنده و سرپا نگه داشته، هویتی است که از رهگذر این فرهنگ دیرینه کسب کرده است. نگاه گل رخسار، به شاهنامه و داستان های اساطیری آن و نیز طرز تلقی اش از شخصیت های شاهنامه، نگاهی از سر تأمل است. زیرا او شاهنامه را در پیوند با وطن خویش توصیف می کند:

«شاهنامه سخن است: سخن بی مرگی / شاهنامه روح است، به تن بی مرگی / شاهنامه وطن است، وطن بی مرگی / آری، آری، شاهنامه وطن است / وطنی کز من و تو نتوانند به شمشیر و به تزویر ربودن / شاهنامه خرد است / خردی که به جهان آموزد / هنر از اجل چهل نمردن / شاهنامه ادب است / ادبی کز ثمر سبز درختش جاودان بهره بگیریم، / شاهنامه نفس است / کز من و تو گر بر بایند / بمیریم / بمیریم / بمیریم» (گل رخسار، ۱۳۹۵: ۶۴-۶۳).

در قطعه ای دیگر با عنوان «بعد از هزار سال» به شاهنامه و بازخوانی آن در تاجیکستان اشاره می کند و تأثیر صورت و معنای آن را در زندگی مردم نشان می دهد و می گوید که تاجیکان صاحبان و راویان بیدار شاهنامه اند. البته این پیوند فرهنگی، هم چنان که در طول تاریخ، در روزگار ما هم گسسته نشده است. در پیوند با بحث کنونی، گل رخسار بارها به ایران سفر و در محافل مختلف شرکت کرده است. در علاقه مندی او به حفظ رابطه تاجیکستان و ایران، همان بس که او در یک سروده آزاد و نسبتاً بلند با عنوان «ایران» که به ترجیع بند می ماند، شش بار مصراع های «ایران عزیز من / ای جان عزیز من» را ترجیع وار تکرار می کند و ایران را میهن خود می داند و از آن به «دور به جان نزدیک» تعبیر می کند. در این سروده او به چهره اساطیری و تاریخی ایران اشاره می کند و خود را در جایگاه پیکی می بیند که پیام آور دلبستگی دو ملت ایران و تاجیکستان است: «با عشق خدا دادت، پیمان وفا باقی است / از دخت صفی بهرت پیکی ز صفا باقی است / از میر بخارایی، ناداری دارایی / از پیر سمرقندی، پیغام سخا باقی است / ایران عزیز من / ای جان عزیز من» (همان: ۳۴۵).

توجه به رابطه قدرت و استقلال

وقتی صحبت از قدرت به میان می‌آید، به گونه‌ای ناخودآگاه دو فرد یا گروه تداعی می‌شود: «یکی کسی که اراده خود را بر دیگران تحمیل می‌کند و دیگر کسی که تسلیم این تحمیل می‌شود» (رحیمی، ۱۳۶۹: ۱۱). گل‌رخسار، با مشاهده وضع سرزمینش، دریافته است که در بیرون جامعه او قدرتی وجود دارد، که خواست خود را بر ملت او تحمیل می‌کند، و قوم او نیز به دلیل ناتوانی و ضعف، ناگزیر آن چه را بر او تحمیل می‌شود، تحمل می‌کند، اما از آن جا که او تسلیم را خوش نمی‌دارد، به قدرتی که بتواند به وسیله آن در برابر دشمن مقاومت کند، و از آن رهایی یابد، فکر می‌کند. گل‌رخسار می‌بیند که قدرتمندان در تحمیل خواسته‌های خود بر مردم، موازین اخلاقی را زیر پا می‌گذارند و این واقعیتی فراگیر است، که به گفته راسل: «مردمان، خواه ناخواه، در جهت عشق به قدرت معیارهای اخلاقی خود را نقض می‌کنند» (همان: ۳۵) شاید گل‌رخسار بدون توجه به پایان تراژیک قدرتمندی، خواهان قدرت است اما به ویژه از این لحاظ که او قدرت را برای عشق می‌خواهد، اندیشه‌اش متناقض می‌شود:

«زندگی ام مدار می‌خواهد / مردگی ام مزار می‌خواهد / عاشقان را به صدالم کشتند / عشق من کارزار می‌خواهد / ... میهن افتخار بیمار است / عشق من اقتدار می‌خواهد.» (گل‌رخسار، ۱۳۹۵: ۹۹).

نقش امید و ناامیدی در تحقق آرمان

مبارزات میهن پرستانه مردم تاجیکستان، به آن چه قوم تاجیک در تصور خود داشت و بدان دل بسته بود، منجر نشد. بنابراین گل‌رخسار و تمام کسانی که مثل او فکر می‌کنند، از آن چه اینک در سرزمین او جریان دارد خرسند نیستند. زیرا می‌بینند که جماعتی، بی آن که به هویت خویش بیندیشند، بر اسب مراد سوارند و می‌تازند. گل‌رخسار با مشاهده این وضع می‌گوید:

زندگی را در قیاس سور و ماتم دیده‌ام
بندگی را در ستیز جهل آدم دیده‌ام
(گل‌رخسار، ۱۳۹۵: ۱۷۷)

او از گریه‌های پنهان خود از «پست» های سرافراز مکرّم، از شب پرستانی که دشمن

صبح و نوردند و نبود صداقت در جامعه، رنج می برد. اما برای آن که شکست را نپذیرد، هم چنان امیدوار است که روزی قوم مرده او، به یاری «مسیح دمی» جان دوباره بیابد:

زنده خواهد گشت قوم من چو عیسای مسیح نور احیای و را در اشک مویم دیده ام
(همان)

اما مشاهده واقیعت های تلخی که جهان خواران رقم زده اند، این امید را به یأس بدل می کند:

که نبض رستنخیز روح و جان تفسیر می خواهد که دنیا بی خیر از پاکی عشق سیاوش است
صدای گل نمی آید ز بانگ شادی بلبل چمن در مرگ عشق من عزادار و سیه پوش است
(همان: ۱۳۹)

گل رخسار شکل گیری وضع موجود و تداوم آن را محصول تفرقه و خیانت می داند. به سخن دیگر او به درست دریافته است که دشمن او خانگی است. والا ترفندهای بیگانگان نمی توانست تا این حد موثر واقع شود:

در این دیار شیوه وحدت نمانده است در چشم یار ناز محبت نمانده است...
یک مرد از خیانت خائن نرسته است یک فرد بی نشان جراحت نمانده است
فخر نجات ملت و میهن فسانه است گردی ز خاک میهن و ملت نمانده است
(گل رخسار، ۱۳۹۵: ۹۶)

او از این که خائن، در برابر تحقق آرمان او برای رسیدن به جامعه ای سالم، قد علم کرده اند، درد می برد و بر بیچارگی وطن و زنده به گور شدن خود در آن، مویه سر می کند:

ای مادر جان، منم به خون آغشته گورم کردند، قاتلان ناکشته
از همت خائن، ز سودای وطن بر تو غم من رسید و بر من پُشته (= گور)
(همان: ۴۱۱)

وطن خواهی و باور

اگرچه در ادیان و از جمله در اسلام ملیت و ملی گرایی، وطن خواهی، به مفهوم امروزی اش، جایی ندارد و حتی گاه آشکارا گفته می شود که: ملی گرایی ضد اسلام است و گل رخسار هم خود می گوید که «هرکجا مذهبی است محبسی است» (۱۳۹۵: ۴۵)، گاهی با

مشاهده بی‌باوری اطرافیانش می‌پندارد که دلیل خمودگی و بی‌توجهی مردم کشورش به میهن و مسایل مرتبط با آن، محصول تباهی باورهای مذهبی است و بی‌انگیزگی مردم، در میهن‌خواهی در نتیجه این بی‌اعتقادی است و همین امر از اسباب حُزن مشهور ملت تاجیک است: «دنيا را ببين! دنيا را ببين! / يك سو غم بي مرقدی / يك سو غم بي مذهبی / يك سو غم قوم غریب / يك سو غم بي مکتبی» (گل‌رخسار، ۱۳۹۵: ۳۵۹). او در همین قطعه به هابیل و قابیل و برادرکشی اشاره کرده و گفته است: «تیغی که ما را می‌کشد/ در جیب داد رهای ماست/ ما را به دست ما زدن/ آیین سرورهای ماست/ دنيا را ببين! دنيا را ببين! / بی‌مذهب و بی‌عار بین» (همان: ۳۶۰).

آیین ملی در برابر اندوه مردم (نوروز خونین)

گل‌رخسار به رغم علاقه‌مندی و پای‌بندی‌اش به آیین‌ها و رسوم باستانی، برگزاری این مراسم ملی را وقتی با درد و رنج و اندوه هم‌میهنانش متقارن می‌گردد، بر نمی‌تابد. او در یک قطعه با عنوان «دست قضا» از بی‌شرمی نوروز، مجازاً از بی‌شرمی مردم، شکوه سر می‌دهد:

شرمی نکرد نوروز از کشته‌های میهن
آمد جوانه افشان بر پشته‌های میهن
شرم بهار نامد از رقص گل‌فشانش
روز فنای میهن، روز عزای میهن
(گل‌رخسار، ۱۳۹۵: ۹۳)

بیت اخیر او، یادآور حزن و اندوه عمیق عظاملک جوینی، در ماتم کشته‌شدگان مردم بی‌پناهی است که در خلال فتح بلخ و نواحی آن و به ویژه پس از گشودن این شهر آباد، به دست جلادان خونخوار مغول، قتل عام شدند. عظاملک در وصف بسیار زیبا و شاعرانه و در همان حال سرشار از غصه‌ای که دل را به درد می‌آورد، تمام اجزای طبیعت را در ماتم «جوانانی که هر بهار بر چهره انوار و ازهار، در بساتین و متنزهات، می‌کش و غم‌گسار بودند.» (جوینی، ۱۳۶۷: ۱۰۹)، ماتم‌زده، گریان و به عزا نشسته می‌بیند و می‌گوید به راستی «با وقت چنین، چه وقت گل بود امسال؟» (همان: ۱۱۰).

گریستن بر مظلومیت قوم تاجیک

گل‌رخسار در یک سروده‌اش با عنوان «ملت خورشید» ملت خود را ملت باران‌گره‌ها،

ملت خاکی و مهربان و اندوهگین و ملت اندرز و حکمت و فضل و فرهنگ، معرفی می کند و خطاب به آنان می گوید: «ملت من! ملت آینه دار سیرت خود را ندیده! از دل و از دیده و خونت/ سیل جهل و فتنه بگذشت/ نوبت رخشیدن نور و صفای چشمه ساران است.... (گل رخسار، ۱۳۹۵: ۷۷-۴۷۵)

او در جای دیگر، در غزلی با ردیف «گریستم» اندوه خود را نسبت به این مظلومیت چنین آشکار می کند:

امشب به ساز نغمه باران گریستم
چون نخل تر ز هیبت توفان گریستم
افسانه گوی خواهش، از هرزه خسته شد
بر دوش نامراد فلانان گریستم
دل مانده دیانت بیگانه مذهبان
از حيله و خیانت خاقان گریستم...
گر با ردیف تندر و توفان گریستم
الحق به جای ملت گریان گریستم
(همان: ۱۲۴)

گریه گل رخسار بر آوارگی قوم تاجیک

هم چنان که دیدیم تقسیمات جدید، به رغم تاثیر مثبتش بر روحیه مردم، سبب آوارگی، برخی از تاجیکان شد. روح حساس گل رخسار، که قوم خویش را یک پارچه و در حکم تنی واحد می خواهد، این اندوه را بر نمی تابد و هم پای آوارگان می گرید:

بیچاره دلم ز جان جدا می گرید
از زخم زمانه، بی نشان می گرید
سوزم به هزار و یک زبان خاموش است
دردم به هزار و یک زبان می گرید
مانند من و ملت آواره من
در چنگ اجل، نیم جهان می گرید
بر حال من و میهن بی چاره من
یزدان بر سقف آسمان می گرید
(گل رخسار، ۱۳۹۵: ۱۲۸)

دفاع گل رخسار از میهن ستایی خود

گل رخسار در کنار تحمل اندوه ناشی از بی وطنی، آوارگی، مشاهده تفرقه و خیانات و ناملایمات بسیار دیگر، ناگزیر باید رفتار و گفتار دردآور رقیبانی را که یا از سر نادانی و یا از سر دشمنی، قلب حساس او را به درد می آورند، تحمل کند:

«من اگر افتاده ام/ از کنده پوسیده جهل شما افتاده ام/ من اگر کورم/ ز درد تلخ اعمال شما

کورم.../ در وطن از داغ من/ در باغ من/ گل‌ها شکفته/ خون عشق نامرادان/ در رگ آتش نهفته» (همان: ۵۰۳).

درد دیگر او بر اثر حکومت «زاغ» به جای «عندلیب» در بستان وطن و قدرناشناسی‌های ناشی از ارج نهادن بر حرمت انسان است:

در این میهن/ که کس را نیست الحق قیمت یک کس/ در این گلشن/ که جای عندلیب عشق/ کرکس نغمه پردازد/ یکی عزت‌کش ساده/ یکی بیچاره از منبر و تخت و زبان دور افتاده/ به دستی بند و در دست دگر باده/ بخواهد در عزا، خان سرور عید پردازد». (همان: ۶۸۳).

اما زندگی برای گل‌رخسار معنی دارد و شیوه زیستن خود را با زندگی بی‌معنای مخالفانش، عوض نمی‌کند. اما به هر حال خود را در این راه تنها می‌یابد؛ ولی میهن خود را در این گرفتاری‌ها تنها نمی‌گذارد:

«بی هم صدا بودم، وطن! / در واپسین دمت، / بی متکا بودم، وطن! / ... در چنگ دشمنت / از تو جدا بودم، وطن! / اما نه از غمت.» (همان: ۶۸۸)

او این دردها و حتی بیش از آن را تحمل می‌کند و خطاب به رقیبان و دشمنان می‌گوید: های! سرجمعان بی‌غم! های! / این زمستان / در کجای عالم غربت کنم پنهان.» (همان: ۴۸۵)

موج سواران، اهل درد را بدنام و بدکیش جلوه می‌دهند: «نام‌داران وطن / بدنام و بدکیش و غلام‌اند / شیرمردان غرور / چون شیر نر / در جنگل تزویر / در حلقه عزت کش دام‌اند» (همان: ۵۷۲)

بدیهی است که در چنین شرایطی آدمی مثل گل‌رخسار متهم خواهد. بنابراین در دفاع از خود می‌گوید: «جرم من بهتان زده / بر خلق عیان است / در جمعیت روسیهان، روی سفیدم / بین همه زاغ و زغن و کرکس و کل مرغ، / من قوی سفیدم» (همان: ۶۸۵).

با وجود آن که او مدت‌ها به کارهای سیاسی اشتغال و با «حزب» سروکاری داشته، اینک با مشاهده برخی رفتارهای سیاسی کارانه، از میان حزب و میهن، میهن را انتخاب می‌کند و می‌گوید:

«هستی میهن، هستی هستی، میهن! / بالا از همه بلند و پستی، میهن! / هر کذب درین دیار

حزبی دارد/ حزب من بی حزب، تو هستی، میهن!» (همان: ۴۱۰)

او شاعر و «عضو سرسپرده حزب گل یاس» است. (ر.ک: همان: ۴۵۲) چون حزب‌های دیگر را ابزار سیاست بازی‌های سودجویانه دیده است. او سرانجام به این باور می‌رسد که وطن هست، اما برای او نیست. «وطن عشق است و درمان است / وطن درد است و درمان است / وطن لعل بدخشان است / از ما هست و از ما نیست» (همان).

اما باور ندارد که همه این‌ها به دست تقدیر رقم خورده باشد: «خدایا تا کجا تقدیر باشد / با سرو بی سرور تاجیک» (همان: ۵۳۰). بدین ترتیب گل‌رخسار، به دنیای بی‌انتهای شعر بر می‌گردد. زیرا زندگی شرافتمندانه‌ای را برگزیده که برای تحقق آن حاضر است به کام اژدها برود تا سرزمین خویش را با ننگ زندگی حقیر نیالاید و نام کشورش را زنده نگه‌دارد و قرین افتخار کند: «من برای زندگانی شرف / در کام اژدر / زنده‌بودن می‌توانم / مرده بی‌صاحبم را سرتک کش / تا مزار سربهداران سرافشان / تاجیکستان / زنده بردن می‌توانم!» (همان: ۵۶۷).

بنابراین دیگر نمی‌خواهد فضای بی‌کران آزادی را، در فضای تنگ و حقیر حزب، زندانی کند: «در نظامی قالبی / قابی ننگجیم / در شکار بی‌شعوران هم نمی‌گنجم / ساحتم را وسعت، بین زمین و آسمان است / عالم من / چشم سوزن نیست / در عالم نمی‌گنجم.» (همان: ۵۸۸).

آشتی ایران و توران

گل‌رخسار، لابد با تاثیرپذیری از شاهنامه فردوسی، برای برقراری صلح میان قوم خویش و ازبک‌ها، به سرچشمه این دشمنی، که آن را به نوعی برادرکشی می‌داند، به تاریخ اساطیری ایران باز می‌گردد. در نگاه او ازبک‌ها بازمانده توران و تاجیک‌ها بازمانده ایران و از منشائی واحد یعنی فریدون‌اند و نزاع این دو یادآور جنگ‌های دراز دامن، خونین و کمابیش بی‌نتیجه ایران و توران است. گل‌رخسار به لحظه‌هایی می‌اندیشد، که کیخسرو برای انتقام خون پدرش، سیاوش، هر دو نیای خویش، افراسیاب و کاووس را از میان بر می‌دارد، تا شاید در نبود آن دو، دو ملت ترک و فارس، که از جنگ‌های فرسایشی خسته و درمانده‌اند، روی آرامش ببینند. اما از آن جا که به مصداق «الضدان لا یجتمعان»، تضادها هرگز به طور کامل از بین نمی‌روند، کیخسرو پس از حذف دو نیای خود از صفحه تاریخ

دو ملت، خود نیز که محصول ترکیبی تقابل دوگانه ایران و توران است، از صحنه بیرون می‌رود تا معلوم شود، که جهان نمی‌تواند بدون تضادها تداوم یابد. بنابراین برای گزینش راه‌هایی بهتر باید به اندیشه دیالکتیکی مجهز شد. در اندیشه دیالکتیکی، طرفین تضاد، می‌توانند به هم نزدیک شوند و در هم بیامیزند تا محصول تازه که حاصل ترکیب آن دو است، به دست می‌آید و در عین حال تضاد تا بی‌نهایت ادامه یابد.

گل‌رخسار با درک درستی که از مسأله تقابل تاجیک و ازبک در ذهن دارد، بر آن می‌شود که میان این دو در عین حفظ منش هر یک، صلحی پایدار که زمینه‌ساز رشد انسان است برقرار نماید. بنابراین با عبرت گرفتن از تاریخ، به مخاطبان تاجیک و ازبک خویش می‌گوید:

«الا ایران! الا توران! / شما مانند دو چشمه / هجران در میانه / چون دماغی که ز نقش ناصوابش / شرم بادش / شرم ... الا ایران! الا توران! / شما یک بحر و دو ساحل / شما دو دیده و یک دل، / شما یک جان و یک روحید... شما هم دیده، هم دید فریدونید / شما پیوند جاوید فریدونید / شما از خون و از جان فریدونید، شما ایران و توران فریدونید.»
(گل‌رخسار، ۱۳۹۵: ۳۷-۴۳۵).

نتیجه‌گیری

دیدیم که وطن و ستایش آن مهم‌ترین درونمایه شعر گل‌رخسار است. با استخراج، دسته‌بندی و تحلیل نشانه‌های وطن‌خواهی در شعر او، این نتایج حاصل می‌شود:

- دلیل گرایش او به این موضوع «غنایی»، پاسخ گفتن به یک نیاز شخصی و اجتماعی و سیاسی بوده است.

- گذشته از بعد اجتماعی وطن‌خواهی، حرف‌های دردآلودش «نقته المصدوری است که روح آزرده او را التیام می‌بخشد».

- هویت‌یافتگی، دلیل دیگری است که او را به دفاع از وطن و ستایش آن سوق می‌دهند.
- تلاش برای سربلند کردن مردمی که طی هزار سال، در مبارزات خود روی پیروزی ندیده‌اند.

- نازش به میراث کهن، سبب نشاط مردم و بالارفتن امید به زندگی در آنان می‌گردد.

- گلرخسار زبان، فرهنگ و قدرت را، از مولف‌های مهم گرد آوردن ملت در میهن می‌داند.
- به رغم بی‌باوری مردم که ناشی از سلطه حکومت شوروی است، مذهب و مکتب را از عوامل هویت‌یافتگی می‌داند.

منابع:

کتاب‌ها

- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۲) یا مرگ یا تجدد، چاپ اول، تهران: نشر اختران.
- آشوری، داریوش (۱۳۵۲) فرهنگ سیاسی، چاپ ششم، تهران: نیلوفر.
- انوری، حسن (۱۳۸۱) فرهنگ سخن، چاپ اول، تهران: سخن.
- بچکا، یژوی (۱۳۷۲) ادبیات فارسی در تاجیکستان، ترجمه سعید عبانزاد هجران دوست و محمود عبادیان، چاپ اول، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین‌المللی.
- برجیان، حبیب (۱۳۸۵) دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۴، مدخل تاجیکستان، ادبیات تاجیکستان، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- جوینی، عطاملک (۱۳۷۶) جهان‌نگشای جوینی، جلد اول، به تصحیح محمدقزوینی، چاپ اول، تهران: بامداد ارغوان و ارشاد اسلامی.
- دادبه، اصغر (۱۳۸۵) دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۴، مدخل تاجیکستان، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷) لغت نامه، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۶۹) تراژدی قدرت در شاهنامه، چاپ اول، تهران: نیلوفر.
- رضی، هاشم (۱۳۸۵) آیین مهر، چاپ دوم، تهران: بهجت.
- ریاحی، محمد امین (۱۳۷۶) فردوسی، چاپ دوم، تهران: طرح نو.
- ساغروانیان، سیدجلیل (۱۳۶۹) فرهنگ اصطلاحات زبان‌شناسی، چاپ اول، مشهد: نشر نما.
- سجادی، سیدجعفر (۱۳۶۲) فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ سوم، تهران: طهوری.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰) ادوار شعر فارسی، چاپ اول، ویرایش دوم، تهران: سخن.

- Dadbeh, Asghar (2006) **The Great Islamic Encyclopedia**, Volume 14, Entrance to Tajikistan, First Edition, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Dehkhoda, Ali Akbar (1998) **Dictionary**, Second Edition, Tehran: University of Tehran.
- Rahimi, Mostafa (1990) **The Tragedy of Power in the Shahnameh**, First Edition, Tehran: Niloufar
- Razi, Hashem (2006) **Ain Mehr**, second edition, Tehran: Behjat.
- Riahi, Mohammad Amin (1997) **Ferdowsi**, second edition, Tehran: new design.
- Saghravaniyan, Seyed Jalil (1990) **Dictionary of Linguistic Terms**, First Edition, Mashhad: Nama Publishing.
- Sajjadi, Seyed Jafar (1983) **Dictionary of Mystical Terms and Expressions**, Third Edition, Tehran: Tahoori.
- Shafiee Kadkani, Mohammad Reza (2001) **Persian Poetry Periods**, First Edition, Second Edition, Tehran: Sokhan.
- Shafiee Kadkani, Mohammad Reza (2012) **states and officials m. Omid**, first edition, Tehran: speech.
- Shafiee Kadkani, Mohammad Reza (1997) **The second millennium of mountain deer**, first edition, Tehran: Sokhan.
- Shardost, Ali Asghar (2011) **History of Modern Tajik Literature**, First Edition, Tehran: Scientific and Cultural.
- Safi Ava, Gol Rokhsar (2016) **collection of poems**, with introduction by Simin Behbahani, first edition, Tehran: Negah.
- Zimran, Mohammad (2003) **Semiotics of Art**, First Edition, Tehran: Story Publishing.
- Gholamrezaei, Mohammad (1994) **Vatan from the perspective of Islam and its reflection in contemporary Persian poetry**, Proceedings of the seminar on the literature of the Islamic Revolution, first edition, Tehran: Samat.
- Fotouhi Roud Majani, Mahmoud (2013) **Stylistics**, Second Edition, Tehran: Sokhan .
- Qazveh, Alireza (1997) **The Lost Suns**, first edition, Tehran: Hozeh Honari.
- Mohammad Padshah (1984) **Andraj**, Volume II, Tehran: Khayyam .
- Moin, Mohammad (1981) **Farhang-e Farsi**, fourth edition, Tehran: Amirkabir.
- Yahaghi, Mohammad Jafar (2006) **The Flow of Moments**, Ninth Edition, Tehran: Jami
- Yousefi, Gholam Hossein (1990) **Cheshmeh Roshan**, first edition, Tehran: scientific.

Passion for patriotism in the poems of Golrokhgar Safiava, contemporary Tajik poem

Gholamabbas Nafisi¹, Dr. Mohammad Ali Davoodabadi², Dr. Ali Sarwar Yaghoubi³

Abstract

The subject of this analytical and descriptive article is the study and analysis of the patriotic poems of the famous Tajik poet, "Gol Rokhsar". Patriotism, in the last century and in the newly independent countries, was a common phenomenon and attracted the attention of many speakers. In fact, addressing the issue of the homeland is a social and political necessity for many countries that see their independence as vulnerable and endangered. Because these nations suffer from a lost identity and consider the praise of the homeland and the reliance on its history and background as a means to achieve their national identity. To achieve this lost identity, Gol Rokhsar had no choice but to rely on the ancient culture of the Tajik people, who were all under attack. Since the ethnic Tajiks are Persian-speaking and part of the body of the great Aryan and then Iranian-Islamic culture, the shadow of this ancient Aryan culture is felt on the glorious homeland of Gol Rokhsar. In any case, this Tajik poet, after fierce struggles with the opposition to the formation of the Republic of Tajikistan, given the fragile political situation of his country, not war; Rather, he considers peace, reconciliation, and dialogue to be the most effective, and for this reason he turns his bow into a pen, so that he can spread the voice of the deprivation and oppression of his people to the world. The information in this article was collected by the library method and then described analytically. The most important achievement of this article is that Gol loves his homeland more than political issues. And he honestly expresses his emotional understanding of his homeland and his countrymen.

Keywords: Golrokhgar, poetry, Tajik, homeland, patriotism.

¹. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Arak Branch, Islamic Azad University, Arak, Iran. nafisig@gmail.com

². Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Arak Branch, Islamic Azad University, Arak, Iran. (Responsible author) m-davoodabadi@iau-arak.ac.ir

³. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Arak Branch, Islamic Azad University, Arak, Iran. raaymandyy@gmail.com